



MS BW  
IVANOW  
0110

C.

001621257

110

Majnu'a.  
(Sufic)





















سید بنت کرون

حضرت مرتضیٰ عالم الدیوب اول حضرت کاویج حسن علی بن

دوم حضرت کاویج دایس زین اسم حضرت امام حسن رضی اللہ عنہم

چهارم حضرت امام حسین رضی اللہ عنہم پنجم حضرت کمال الدین سر سواد

ششم حضرت عمید عالم دار الحکومت <sup>صلی اللہ علیہ وسلم</sup> اسم قابض ابوالمقدم

از کتاب واقف سر یعنی حضرت محمد و میان شواحه مع  
 خرقه سجاده راه صفایافت سرد لیل معراج از خدا مصطفا  
 بر مردنی کرده عطا بر خس بصر رسید از تر نضی از حسن خرقه  
 ظهور از اولین عجبی در زید بود از حبیب عین کس در سلون کنی او بقطب  
 چند روز کار زود هر و طویله فرود زبان هم حیح و در کطفه زبان شد  
 عهد اله ابو احد کبر لاهوت زید و عیار اولوم چشسته بر میر رحمت  
 بر که نیز دلایل اندرین معنی نماید قاف قبیل

بسم الله الرحمن الرحيم  
 دل را چون در برت ایوید خود و بدیدم از مقام ایام کس کس  
 تاج بر سر نهادم از ساز و آه دنیا و عقی را بهاد شمس بر کمره یافتم و نژاد  
 از صفات و ذکر نشستم چون که کس عیانت الف را بر سر و قمر که در بر ساختم و در دنیا  
 را چون ساختم رفته را چون در کلواند ختم جان خود در راه نادر با ختم پوست را  
 چون بر کمر بستم محسم کرده صاف این زبان را چون بیدم آدم و سینه ایام  
 سخت لیکن که ماندم چنانیاز ترک داده غم زاک ساد

اول کلمه ربعت این لا اله الا الله محمد الرسول الله  
 الا الله عظیمه محمد الرسول الله محمد خلیفه کرم کلمه حقیقت است  
 لا اله الا الله منزهت اند محمد الرسول الله صفت بهاریم کلمه معرفت است  
 لا اله الا الله حقا حقا محمد الرسول الله صفا صفا صفا حقا حقا



















بسم الله الرحمن الرحيم

يا چهارم سپهر اول آدم علیه السلام دوم پرفروغ علیه السلام سوم پیر ابراهیم خلیل علیه السلام چهارم پسر  
 اول الله صلی الله علیه وسلم بحضرت امیر المؤمنین علیکم السلام وجمعهم بتوفیق که در دوامیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام  
 پسر سید سجده سلسله شدند یکی حبیب بجز دوم عبد الواص بن زید از حبیبی که خانواده شد اول  
 یا در دوم طیفور یا بن سیوم که چنان چهارم سقطیان هم چند بیان ششم کار زوینان هفتم طوسیان هشتم  
 سیانم سپهر در بیان اول خانواده حبیبیان در یونانند حبیبی که در ایشان احوال علیه الرحمن بن طوف بودند در  
 رادر عالمی و اصل الناس بودند و در حبیبی شدند ضلوت و عزت اختیار کردند و خود را حبیبیان گویند و  
 واحد او خود در زیدند مشغول با حقی گفته حبیبی این دو برادران را خلافت داد و گفت در کوه صحرای سید و آنرا  
 باقی نیکند جز در وقت بید افتاد بعد از هفت روز یکی که نام او سید زبیده بود که هر کار با او اندک  
 زویر او را که چنان که کند نامت و دوازده ساله موافق شود در کوه بودند بعد از هفت روز افطار کردند و  
 در وقت این است که در محل حاضر نشوند و وقت قبول کردند و بعد از آن هفت یا دهم هفت یا چهار هفت  
 یا هفت افطار یکبار یکبار با هم بود و در دایم در ذکر خدا ایستادند و دست خود را بر سر خود کردند و  
 از سر بر تن انداختند و چهار یا بیان و او همان چنگ آمدند و یک هفته که در کوهان خدا ایستادند و خوردند  
 در خانه او و طوفور را می بینند سلطان العارین ابایزید ببطر ابایزید را طوفور بنی ساسان نامت و خلیفه  
 سید سید در روزگار بود و در کوه ساسان عبادت می نمودند و در نام جمعه صادق را خدای کرده  
 را به هر چه یافت چهار تن در پیش طوفور شدند و خود را طوفوریان گویند و در خواب بریدند و فرقی  
 این چهار نوع است که طریقی که با هم بر کوه شرف دوم خرم هزار میخ سیدم حشمت باوره کوش  
 رنج چهارم خرم فکدان خود گفته جامه که نماز میکردند در خرم میخ سیدم حشمت باوره کوش  
 جان لکان خرم اخبار که نزد اسرار ایشان است شیخ مسعود و شیخ ابراهیم و شیخ احمد و شیخ

بهبول







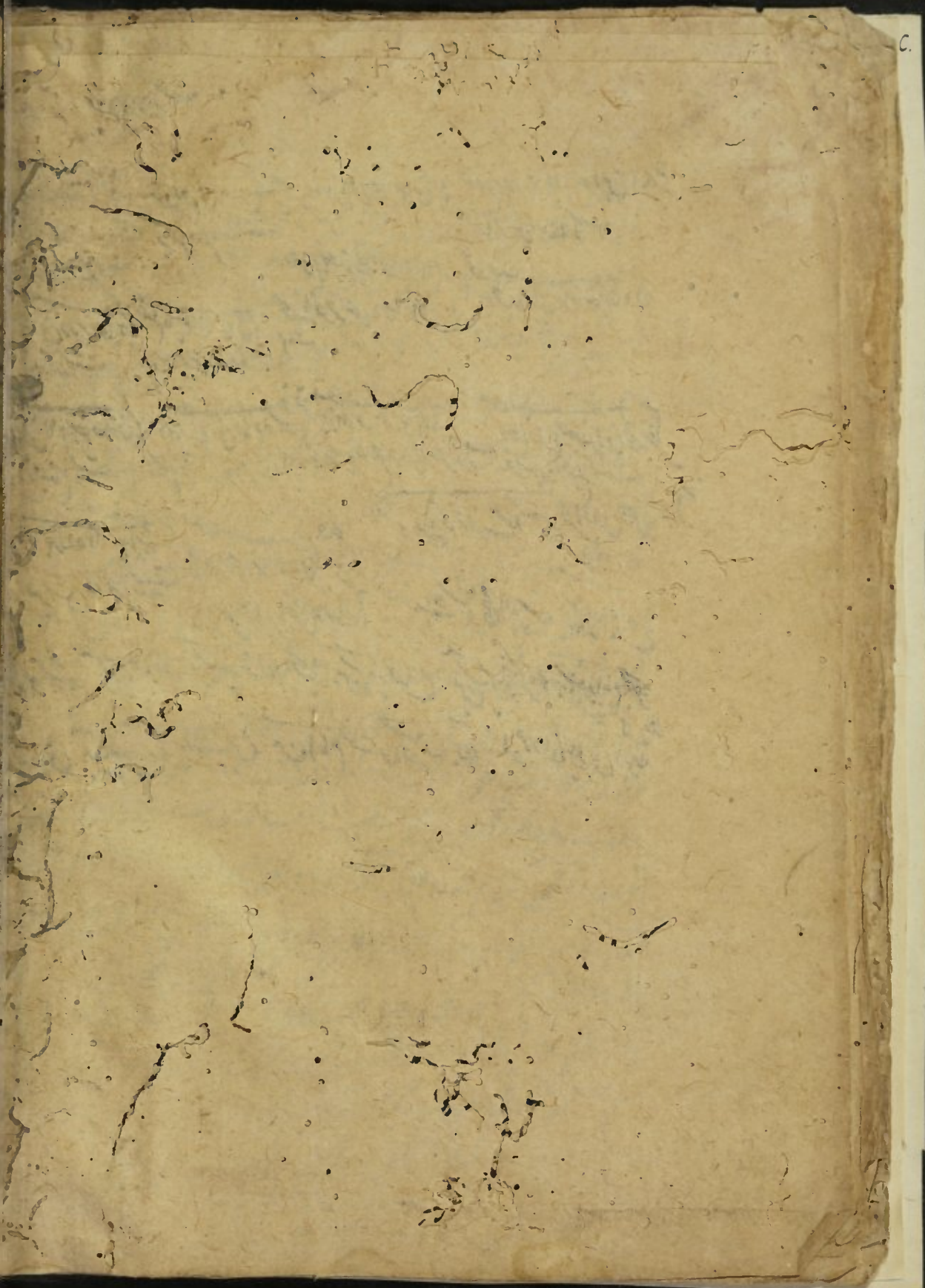
بنا بر ریاضی بود هر چه گفتند همان شد و هر که صحبت ناک ایشان میکردی  
از این مکتب و ایشان بعد از آن دو آرزو سال رسیدند و آمدت حیات در خانه این  
مکتب مکتب و در وقتی هم چند وضوح غیبی بعد از آنکه او نیز و یکس مجرم فرستید  
با او را بد که نتواند از حقیقت آن طعام قطع نمکند ششم خانواده مذکور  
از زونین میروند و خواهی شد دوم امیران کار زونین از سلطان ابواسحاق  
با کار زونین که نمک نداشت که با بود و در مدخله عبدالعزیز شد عبدالعزیز  
بنی کفر ابواسحاق تراجم دین و دنیا علم بفر آید و طبل نزن تا از قیامت  
از مکتب آن ترا از خدا بر تعالی خواسته ام از آن صاحب طبل و علم باشند و دروش  
نست که نمک در خانه و غایت مشهور اسرار عظم و ده نام حرف میروند هفتم خانواده  
بدر طلسی از پیوستند بگیند بعد از او ابتدا در یک خر قهاند اما سبب دروش ایشان اینست که سمع  
ترا مکتب شبنوند و بر قفسند و ذکر صلی گویند و هر چه رسد خیر و شتر نعمت دانند هر چه رسد از  
بر چون و چه اینست ماضی اند و خیر و در بخشش مومزد کا و دین و فقرا یکسان باشند ششم خانواده مذکور  
در کس میروند بگویند جنید بعد از او ابتدا در دو کس میروند در بیت برین طریق شیخ نجم الدین کبری  
در کس شیخ علاء الدین طوسی هر دو میان خود خواست داشتند و در مجاهده در ریاضت کانی بودند  
افطاری از مکتب یکبار یکبار یکبار و با ایشان چون فی نکل القمه و با چهار لقمه میوزند نظر ایشان اگر  
نعمت بود که نظر میکردند بر این میسر میسند بود و بزرگوار است که در مکتب ابوجیب میروند  
خود نیست که در مکتب بر سر و کار بار نیامده و در مجاهده بروی و مقصود خودندیم چکنیم و جمله سایر













و در آن اقل مدت عمل است و اکثر آنست که سه ماه متولد می شود و اگر در هشت ماه متولد شود بیشتر آنست که مانند او اگر در هشت  
و بیشتر آنست که با نوزاد و لیکن اینها را طبع نیست اکثر اینها می شناسند که در او اند و در مدت حمل خون حیضی  
می شود یک شغیر خیار می شود و دوم به پستان می رود و سوم باقی ماند که بعد از ولادت می آید که خون نفاذ است و سه غشا  
پایه در آنده یکی می شود که برود جنین در آنده و غذای او می سازد و دوم لعینفه که در کرد او که میان این هر دو غشا  
بین است سیم می شود که این هم در وقت جنین را در رحم بر از نیست از جهت آنکه غذا را و خون را می  
نقلد از حال جنین که در آنجا می خورد و جنین از ناف بول می کشد از جهت آنکه محمول او تنگ است و از ناف  
آمیگرد و کینیت و در آنست که برود یا نشسته و هر دو کین دست بر زانو نهاده و بینی او در میان هر دو  
نوبت و در هر دو نوبت مادر است و این هیات بر کس و لبه روبرو آمدن او است چه فرزندی که متولد می شود  
بر روی او می آید و در او بر آسمان است و مادر است که بخلاف این متولد شود بر روی او آمدن او است که بر روی  
او احتیاج بعد بسیار می شود و خون حیض کافی نیست و در این احتیاج هوای سرد می شود و هوایی که جنین است با او  
ز آنست که هوا عفن است و الله تعالی اعلم بصیر الالکاء *تقل من نوح الا عدنا*





در شرح اینست و خصیبه آبشین بدانکه خصیبه مرکبست از آوره و شیر این و غصیل و لم سفید و غشایی  
و اوست و شکل او در دست که میل بدر از دارد و در خارج او پوستی است که او کیش آبشین کونید و لم خصیبه کونست سفیدی  
برایشند مثل پستان زور و مساماتست که چون خون بد با جای آید و در جای ملک کند مشابه شود که بان منی است و غشایی  
راوست از صفی قیصت که از استخوان و عانه رسته و از اجزا او کخته و فویه که بد با جای آید از آوره است که گفته شده  
ت و در هر دو خصیبه در آن ظاهر او کخته است و از زمانه کرد و پهن است و در کیش زان مخفی است و جگر است میان خصیبه  
و در جگر صفی در اینست باز که ده می شود و بزرگ شود و در این راه غشایی کونید منی که کونید منی ازین جز نبزرگ آید اما خصیبه  
است از اعصاب آورده و شیر این و رباطات و لم و اصل رباط و از استخوان عانه رسته و این رباطات بطنهای  
است خالی از رطوبتی هر وقت این بویجات بر رخ سودا انتشار در زود پیدا شود هر وقت خالی بود است بود و در  
این رباطات شعبه های بسیار است از عضوی که بدن مقدار کیش و بعضی اعصاب و از عروق می خیزد و این  
ساخته است در وقت منیست و بعضی دیگر از جماع است که لده جماع بد است و در کسب جگر است یکی بخوبی بول دوم  
یکی سیمی جگر است که رطوبت از خصیست که در بعضی مردم بعد از بول آید و انتشار در کرازد است و احساسی از  
منست و فویه که ماوه می شود و از جگر است و شست طبیعت آن بواسطه کرده است و پیشی است که اصل این نیز از دل  
است و فویه که در کرازد است که منی را که ماوه فرزند است بر هم رساند و در اینجا فرزند حاصل شود و تا نسل منقطع نشود تمام  
مصارف که اما عضو دیگر در زمان است که آن رحم است و ذکر این مناست  
در شرح رحم بدانکه هر کس که از شیر این و آوره

در شرح ریفات و لم و رباطات و محل او میان معده و استقیم است و مشابهت چنانچه معده و استقیم طرف مهر است  
تص شده در رحم در کیش او حنانه و آبشینی هم گمانی بوج رباطها بر هم بسته و اصل رباطها بر هم است و صفات  
لم شده و شکل رحم چون شکل ذکر است و در جوان مگر آنکه رحم چون در کبار کونست و در ظاهر و در وقت و در مخفی و  
در و آن چنانست که گردن رحم چون ذکر و اصل آن خود خصیبه و خصیستان زمان چون خصیستان مردوان  
را از رحم از زودید با این منافست ماضع و کورن رحم از منقطع است و در از زودن رحم از شرح است  
نوع صاحبه او کم نیست و از آوره است زیاد و غشایی است و او عینه ای زمان از خصیبه بطرف تنگای میل کرده



کوازا با زایل بسو کردن رحم کرده می از آنجا بگویم در آید و هر رحم عصبانیت ازین جهت است که در وقت  
 هر چند جنین بکمان میشود رحم کشاده میشود و شعبه از عصب و ماغی متصل رحم است و مشارکت تمام در میان رحم ازین جهت  
 در رحم دو طبقه دارد داخل از زون در هم یافته شده و درست است تا معنی را فکله دارد از این جهت است که اگر ملایم  
 رحم پیدا میشود مانع حمل میشود و در سر تاریقی آن مفاد است که آنرا رحم گویند و غشای که جنین در آنجا  
 در آن قرار میگیرد در وقت از نفوس است و طبقه خارج او عصبانیت و کول رحم خلاصه است و لیفات او  
 و عرضی دورا بهیست جهت جدت می و انفس که آن در جنین و فایده رحم است که هر دو می و در آنجا قرار  
 دارند در آنجا قرار میگیرد و مثل منقطع نکرده بود که چون جنین چون تشريح اعصاب است که فراد این جنین و  
 من و رحم است که اگر کیفیت تولد جنین را از آن گذرناست بد آنکه می هر دو که قوت عاقله در دست خلق می نماید  
 زن که قوت منعقد در دست مثل شیر که نیز از این هر دو حاصل میشود بشرط آنکه این هر دو می قابل باشند و کسی  
 ندانسته باشد که مانع بعد از تولد جنین و رحم نیز سلامت و پاک بماند که هر یک اینها را اگر نقصان باشد مانع تولد جنین  
 چنانکه در علم طب بیان کرده اند چون این دو بدن شرط در رحم قرار گیرند و اعتراض حاصل شود مثل کسی شود و درین  
 بجای اعصاب را پس پیدا شود و آنکه اول کدام متکون میشود و مقدم کتاب کرده اند و آن بیش از روز و غالب است  
 روز تمام شود درین مدت قوت در تصرف که می بد در رحم و در غیر این بعد در رحم است و بعد از این منقسم می شود و در  
 شود و این به روز تمام شود که هر دو نه روز بگذرد ازین یک روز کم و زیاد که کامی بماند بعد ازین مدت شش روز در  
 که آنرا علقه گویند و این مجموع پانزده روز باشد و بعد ازین بدوازده روز این علقه گوشت می شود و پاره پاره است  
 جدا میشود و دل و جگر و ماغ از هم یکدیگر متجز می شوند و این منقسم گویند که مجموع ایام است و هفت روز با این  
 روز کم و زیاد می باشد بعد ازین مدت نه روز را از کول و دست از بیله جدا میشود و تا چهار روز دیگر و این مجموع  
 چهل روز است که از چهار روز دیگر جدا می شود و در آن وقت که بیست روز بدین محل رسد و درین حال از آن ذکر در او  
 کرده و اعصاب افعال تمام می شود و در آن وقت که از او اهل تصویر تعالی و تقدس روح حیوانی نماند که در او  
 مذکور در ذکر و باطله زیاد و بهر جهت ایشان بعد از انانیت منقسم می باشد و جنین گاه است که شش  
 متولد



بدانکه دانستن خواندن قرآن تجوید که عبارت از دادن حرفهاست حق آن خروف فرض اینست  
 است بر هر که خواند زیرا که قرآن تجوید نازل شده و همچنین از آن حضرت بوساطت اساتذة ثقه بما رسیده  
 پس تا آنکه آن آیه باشد و با خواندنش اولیست از خواندن بعضی که در شرح مشحون جزیری آورده  
 اگر چه بعضی از خطاها که در بعضی از خروفین و خطا کردن بعضی جای از تجوید و نعت کرده نماز جایز و شسته اند اما تبرک  
 امانت اینچنین که استوده اند و معلوم است که معنی خطا و زله فعلی است یا شایسته یا اختیار از کسی دانای  
 آن باشد عطا و شدن است تا آنکه چیزی را که نداند از خطا و زله گوئیم چنانکه در وسیله السعدی که  
 سبب معتبر است آورده که در ادای حروف در رعایت قواعد قرآنی عاجز باشد بر او لازم است که  
 یا قی عمر در شب و در تعلیم آن بگوید و الا نمازش جایز نیست کما فی فتح القدر المعروف بابین العمام شرح  
 الهدایه و غیر نماز چون تلاوت قرآن نقل است و ادائی آن فرض است و روایت است که فرض بر ابراهیم  
 نقل است که در فتاوی بکثیر آورده است و ادای عبارت از گرفتن قواعد قرآنی است از استادان  
 ما هر کما فی الدقایق الفخام شرح *المقدمة للامام محمد بن الجزیری رحمه الله والاقاری قرآن ثم و داخل صد*  
 نیز صریحاً علیه السلام *یا ایها القرآن والقرآن یلعنه می شود چنانکه در شرح مقدمه ابن المصنف آورده*  
 پس هر که از این نقل خود را محروم سازد که سبب لغات چنانکه امام احمد بن حنبل بر ائمه تعارض و خواب  
 که بار خدا یا چه باشد که آن تعجب بفرست تو توان کرد که بشد که کلام من ای احمد عرض کرد یا است  
 یا هم یا هم حکم شد که فهم و با فهم چنانکه در اجراء العلوم آورده است و نیز اگر قرآن اساده در نماز بخواند  
 بمقتضای هر صورت که خطا می شود و اگر نوشته بخواند *و غیر نماز که با وضو بخواند نیست* و شیخ  
 دینی و ضووه *نسیه* است کما فی کثر العباد با تواید دیگر که بعضی از ائم در بیان این ساله نوشته اند

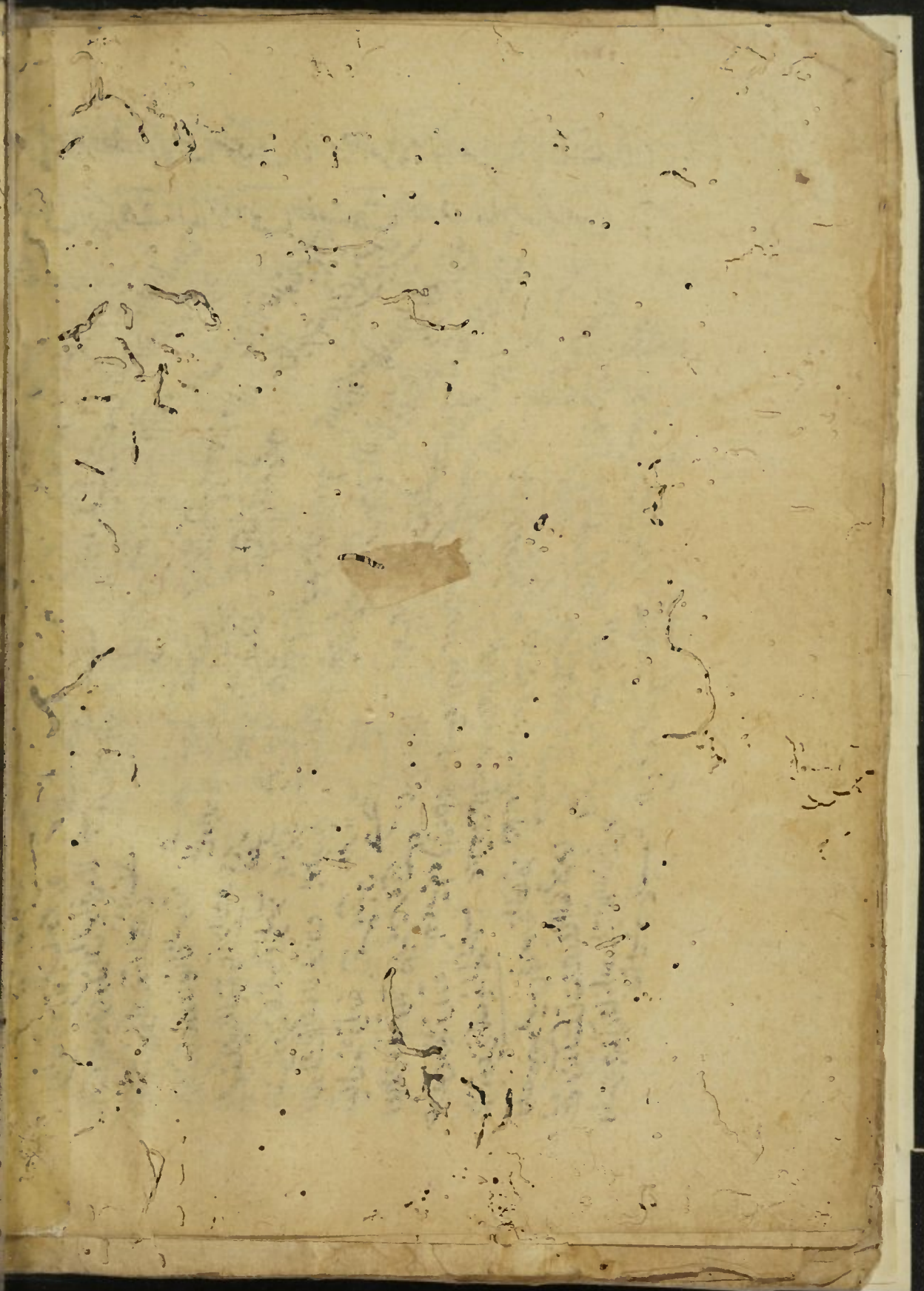


ضمیر بدانکه قرآن عبارت است از حروف بیست و یک که از درگاه یاریها منزل شده است پس اگر حرفی یا حرکتی در آن  
از خود قصد از یاد کرده اند و در شهرت و آوازه این سبب است که بعد از خلفاء راشدین از بعضی مردم در قرآن  
توانند غلط واقع میشود پس اتفاق اکابر و علمای زمانه چنین افتاد که هر که از امامان و اولاد آن در هر که مصحف  
امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه باشد از روی مصحف تعلیم کند مسلم و الا نمیشناسند که امامان و اولاد آن  
منوره مطهره و امام این کثیر را در مکه معظمه و امام ابو بکر در مدینه و امام ابن علی در کوفه و امام شام و امام کوفه و امام  
چند و امام کسائی را در کوفه قرار داده اند هر یک بنحوی که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ایشان  
سپهاندان رسیده بود و تعلیم کردند و ازین شهرت ایشان گشت و این نامی جامع شهرت نامی نیکو است  
و در کتب معتبره این کثیر است امام در مدینه و علاء الدین شافعی زید بن علی ابن علی از شام و امام حمزه کاتب  
از کوفه تمام و چنانکه قرائت امام علم بروایتی بکر و حفص درین دیار مشهور گشته همین در مدینه قرائت امام شافعی  
بروایتی فالون و در کوفه قرائت این کثیر بروایتی زید بن علی و در مدینه قرائت ابو بکر و در کوفه قرائت  
و سوسنی و در شام قرائت ابن عباس بروایتی این شام و ابن ذکوان و در کوفه قرائت عامر بروایتی بکر و حفص و قرائت  
امام حمزه بروایتی علف و خلا و در قراة امام کسائی بروایتی ابو جابر و در کوفه قرائت ابو جابر و در کوفه قرائت  
امام علم درین دیار است که حضرت امام اعظم شاکر امام علم بوده اند و مردم این دیار باین شهرت اینند این  
از مردم شام رسیده و امام ابی بن قراة گفتا کرده اند از برای آنکه حضرت ایشان غیر از علم خود در  
دیگر کوشیده اند چنانکه در صلوة مسجود آورده است و در قرائت جبر بطریق امام شافعی رحمه الله ازین  
بدری این ماجد هجوز خطی که بعضی معقوفت شریفی ضابطه لکن امام  
حرف در محصله ایضا الفقه اصح باب قانون حج در شام امامان کثیر در کوفه



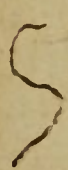








بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خليفته محمد وآله اجمعين اما بعد در تحویل  
 فحاشا للكتاب بانکه در مشهور علم قدسین خود هاند که هر که در خواندن فحاشا للكتاب بنیاه و هفت جانبی در  
 هر یک از فروع خود فحاشا درست خوانده بشود بسم الله الرحمن الرحيم بار انا نگوید در هر وقت که نگوید تا پارسی شود و نام  
 دیو کف نشود در اوقات الضعیف تر گوید و حرکت کلام بعد از ضعیف تر گوید و برآمد و وقف کند و سکت نیارد از استند  
 خود و اول کلام را میگوید فحاشا للكتاب جدا بجا بجا نام دیو کف در هر وقت که نگوید و کتب و کتب و کتب  
 هست فرمودند که در فحاشا للكتاب هیچ نام دیو نیست و نشاید که باشد و در این است در این معنی هست و اسم الله را  
 تعلیف کند تر قین کند و در حقیقت آن هر جا که با قبل کلام مکتوب باشد بر قین خوانند چون بسم و بالله رب را هر یک  
 او را که الضعیف تر گوید حرکت رکت شده و اگر در فروع بود یا منصرف بختیظ خوانند که در کتب این است و اینک  
 کرده اند و بالله وقف و سکت نیارد و در تشدید رب العالمین اندکی مبالغه کند و رب العالمین در غنیه نیارد و در وقت  
 حرکت دادن معنی العالمین و مان کشاده که در هر جا که در وقت تشدید دادن هر دو را اندکی مبالغه کند  
 حرکت دادن معنی العالمین در مان کشاده که در هر جا که در وقت تشدید دادن هر دو را اندکی مبالغه کند  
 از برای آنکه مینداند که حد تشدید انداره او چند است و تشدید داخل حرف است یعنی در آوردن حرفی در حرفی  
 و تشدید اول نهادند و اهل این صنعت چنین گفته اند و حذر و الا لا تجز علی المشدات یعنی  
 کرده اند از تکیه کردن در مشدات و حلق زدن در وقت تشدیدات در کتاب زینة القاری آورده اند  
 که از تشدید نماز تشدید می شود که بدل لام موحه باشد مثل آنکه کوی التار و التار و التار و التار  
 تا آخر حرف مجز و حرفی که لام می شود از برابر آنکه پی الف لام در معنی خلل می شود و لکن نه چنانکه در تشدید  
 مبالغه کند و از حد بردن رد و مالک یوم الدین کیوم الدین نگوید و اعزاب را ضعیف تر گوید و حرکت  
 یوم را تشدید تر گوید و سکون و او را زد و نامید گفته اند و همچنین جمله که ما را حرکت دادند الدین را  
 کشاده تر گوید و وقت الدین در حالت وقف اوم زد و حرج زد



Some faint, illegible handwritten notes or bleed-through from the reverse side of the page at the bottom.

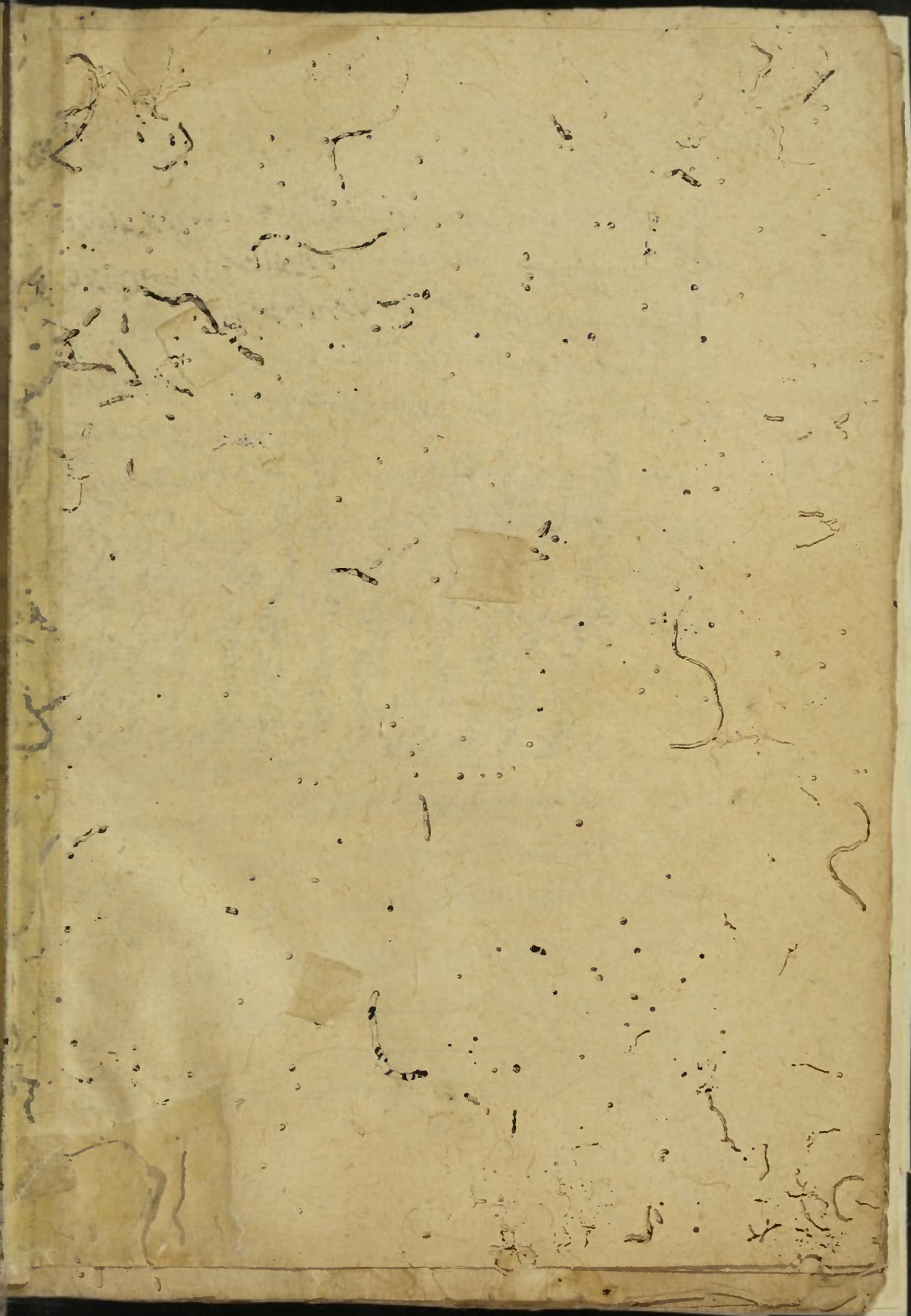


آواز که ضعیف بد شود ایام که بعد در حرکت دادن ایام غنچه بسیار در سر زبان می آید که گفته شود که غنچه  
از آن کند و حرکت دادن یای ایام که بسیار در وقت بزم خواندن و در تشنه میسالمه ننگه تا آواز بزم نیارد  
کنند و گوید که تشنه کانی تشنه حرکت ایام را ضعیف تر گوید و حرکت خون بعد قوی تر گوید و بر کانی ایام  
وقف و سکه نیارد و حرکت بعد حرکت و ایام که هر دو را گشاده تر گوید تا هر دو وقت از بزم خون کوفته شوند  
و ایام که در میان گوید که اول کشته می شود و حرکت کاف را ضعیف تر گوید و حرکت خون مستقیم را ایستاده  
گوید تا کشته شود و تا مستقیم را گشاده تر گوید و حرکت عین نیارد و در اعراض است و آن نور مستقیم است  
کنند و اشما حرکتی که مستقیم بلا صوت و لایحه مستقیم به الاعراض است که سر زبان بدانی نهند که هیچ نوب و لایحه  
سبب به اینها بعد از آن با عواجب اشاره کنند اما الصراط المستقیم در حرکت دادن الف زخمه آن را بزم دارد  
و درین تراکت ده تراکت و غنچه ننگه جهان گوید که نافع او حرکت کند و در حرکت دادن نوب اینها غنچه نیارد  
درین را بار کند چنانکه مشهوره را معلوم شود الف مستقیم است و این بسیار است در قرآن چنانکه ذاقا البجوه و در  
الله و ما قال محمد الذی فضلنا باید که او از بلند تر کند که اینها را تشنه الف است و در تشنه صاء الصراط اندک  
سبب که تشنه طارانا گوید یعنی اظهار کند و پس هم تراکت است و تا مستقیم را طارانا گوید و حرکت او گشاده تر گوید و در  
تشنه نیارد و طارانا گوید و پس هم تراکت است و در تشنه بیلام الذین اندک میسالمه تشنه الف است و تشنه نیارد و از  
میسالمه خلق گوید و پس ایام که تشنه ما تعلیم گوید و حرکت تا الف است را ضعیف تر گوید و حرکت عین معلوم او قوی تر گوید  
بر علیهم وقف ننگه که امام سجاده در حدیث فرموده اند که لا وقف علی علیهم اما امام منصور عراتی که شیخ ابو جعفر است  
در ماور النهر بر علیهم وقف رو ادکته اند و سکون یا غیره را یکو تر گوید و در حرکت عین المعنوب تشنه نیارد  
و سکون عین را درست گوید و روان تا تشنه تشنه و فضا در اصناد گوید و ذال و زنی وظای گوید که بیشتر ایام  
بر آنند که نماز میانه شود و در علیهم البسته مع پیدا کند و اعراض المعنوب را بزم تر گوید و حرکت عین علیهم را  
کند و تر گوید و سکون مع علیهم را درست گوید و اول الف الصالحین را پیدا کرده خوانند و اگر تشنه شیخ را  
از برای تشنه هر دو حرف شفقوی اند و زنی بدست و عامه است و مثل اینها در باب رعایت روح معنوی  
بیان کرده شده است تمام چون نفس در آن مطالعه کند و در کشتن قدم میسالمه کند که نزدیک محققان این











بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة على رسوله محمد وآله الطيبين الطاهرين  
شاگردار حاجی معفو و رحمت پروردگار فقیر تلیل البصیرت اجفول المعاد و عبد الرشید چند نوتی چون بمکرم در بیان الشریعت صدر  
الاسلام و الحقی فارق الحلال و الحرام حقیقت شریعت بیاض و کمال است و کما لایستکانه قاضی نورالحق مصروف برین بود که نکاح  
امسالی معلوم نموده و سازنده را نیز بتقریب بیان حفظ مسایل و نمودن بنابر آن برخی از مسایل که در بیان نکاح ضرور بود از  
کتاب خیرة استخراج کرده درین مختصر نمود و بجارت فارسی ترجمه شد تا سایر طالبین و او محصلین بدان منتفع شوند مشتمل  
شده بر باره فصل اول در بیان معنی نکاح و صفت او فصل دوم در بیان رکن نکاح فصل سوم در بیان شرط و طهارت  
فصل چهارم در بیان احکام نکاح فصل پنجم در بیان محرمات نکاح فصل ششم در بیان اولیاء نکاح فصل هفتم در بیان بلوغ فصل  
هشتم در بیان کفو فصل نهم در بیان مجلس نکاح فصل دهم در بیان مهر فصل یازدهم در بیان عدت فصل اول در بیان معنی  
نکاح و صفت او از وی شایع است اینست که نکاح عقدیست که با او در ملک متوجه از وی عقد کدانی الکفر و صحت نکاح آنست  
که در جاه اعتدال سنت موکده است و در غیره است واجب حاله خون جو رسیده و نزدیک تا خیزن فرض کفایت چنانچه جهاد و  
نزد اصحاب بطوایر فرض عین و این وقتی است که خود را از زنا منبسط نماند که کدانی شرح ابوالکارم و نکاح درست است بلفظ  
تزوج و چیز که موضوع است برای تملیک عین لیکن در حال نیت اگر نکاح بلفظ اجاره و اعارة و حلال و ایضاً و ادان  
باشد درست است کدانی شرح ابوالکارم فصل دوم در بیان رکن نکاح و آن دو چیز است ایجاب قبول ایجاب نیت که تلفظ  
کرده میشود با و آد لا و قبول جواب و یا یکی که قائم مقام هر دو باشد چنانچه بنعم دختر صغیره هم خود را بخصم شواید میگوید که من نکاح  
کردم از جهت تفسیر خود فلان بنت فلان بن فلان را و یا موی کیزی و علام بگوید که تزوج کردم این کیزی را باین علام کدانی  
باز فاعلی عالم گیر فصل سوم در بیان شرط نکاح و آن دو ازده چیز است اول عقل دوم بلوغ سوم حریت در عاقد چهارم حمل قابل  
و آن زنیست که حلال کرده است نکاح او پنجم سماع هر یکی از عاقدین کلام دیگر اگر چه معنی معدهم نباشد ششم شهادت  
شهادت چهار شرط است اول حریت دوم عقل سوم بلوغ چهارم سماع کلام عاقدین را هفتم رضای زن و رضای  
نعم آنکه ایجاب قبول در یک مجلس شدیم آنکه قبول نکاح ایجاب نیت یا زدهم آنکه افاضت نکاح بسورتم زین یا بسوی  
کس دیگری که تعیین کرده بود با و از تمام زن چون رجه و سر و از دهم که در زن معلوم باشند فصل چهارم در بیان احکام نکاح آنست  
دوازدهم چیز است اول آنکه حلال بودن استمتاع هر واحد بیکر و وجه مازون شری دوم ملک هر یک سوم وجوب هر چهارم تقسیم







و اول مدت بلوغ غلام و دوازده سال است و اکثر ششده سال و اقل مدت دختر نه سال است و اکثر هفده سال و گوی  
در هر دو برابر دوازده سال و عرض از اقل مدت اینست که پیش از حکم بلوغ نمیکند و در وقت سال اختلاف است علامات  
بلوغ سه چیز است احتلام یا احوال یا انزال و اگر هیچ علامت ظاهر نشود باید پیش که اگر مدت باشد و علامت بلوغ  
دختر نیز همین است احتلام یا احوال یا حیض و جلد رنگهای خون جگر است بیخ و سیاه و سبز و زرد و خاکستر رنگ خونی  
که میخورد باشد و احوال اینست که انداختن شرح و قایم فصل هشتم در بیان کف و کوی اوب و دختر غیر بالغ را با کوی  
را در وقت بلوغ فتنه تو اندر و کوی نکاح میزاند و بی اوب شده باشد اختیار شرح دارند وقتی که صغیر و صغیره بالغ میشوند  
بشرط آنکه متواترند که جدا شوند کفو معتبر است در عجم از راه حرفت و دیانت و مال و حریت و اسلام که انی شرح و قایم  
و هیچ کس اندک کفو نیستند حجاب و دباغ و خاک و خسان و کناس این همه کسب زین دارند مگر به حسن خو و کفو اند که انی  
حاشیه شرح و قایم فصل نهم در بیان مجمل نکاح صورت مجمل اینست که شخصی زفته تعیین زن بالغ کرده بجهت شرف و کوی  
که مراد وکیل میسازد تا از بریدن عمر به خاله نکاح کرده بدیم زن بچوب او بگوید که وکیل کردم چون دختر صغیره باشد  
کوی خود دعایه شود و یا وکیل سازد و او کطالب زن و بی باشد احتیاج قول نیست و نزد زن حضور وکیل شرط نیست بلیت  
حضور و شرط است و شرایط نکاح بالا ذکر کرده است بجهت وکیل آمده بگوید که زین بنت فلان بی فلان ترا  
برای نکاح خود وکیل کرده است که بزید بی فلان بی فلان نکاح کرده بدید بجهت شاهدان موافق و گوی وکیل  
کوی ای بدید بعد از آن قرار درین کرده نکاح و او بگوید که فلان بنت فلان بی فلان بمقابله مهر بی این قدر فلان بی  
فلان را زنی دادی وکیل گوید و او مش بجهت نکاح بشه خطاب کند که بمقابله مهر بی مذکور بی مسماة مذکور را برای من  
قول کردی بشه گوید آری قول کردم فصل دهم در بیان میزان اقل مهر ده درم است و زن ده درم را بزرگی نظر کرده است  
و ده درم شرعی زن مسکین شوق کان دو تولد معتبر است بجهت مهر مهر که زوجین قرار دهند آنرا میگویند  
در شرح ابوالمکارم مذکور است که چیزی که صلاحیت من دارد در هیچ صحیح است با مهر و کزنز آورده است که درست نکاح بی ذکر  
مهر و اوقات نکاح ده درم مقرر کردند یا کمتر پس ای آن زن ده درم میرسد سب طمی یا بعد موت و اگر طلاق پیش از وطی  
واقع شود نصف مهر واجب بدخلوت صحیح از حکم وطی وارد و خلوت صحیح آنست که زن و شوهر در مکان خالی باشند و آنها  
همه باز نشود چنانچه مانع طبیعی و جسمی و شرعی میبود نباشد که انی شوق قایم دین در کزنز آورده است اوقات نکاح هیچ  
مقرر نکردند و بیانی که کردند پس آن زن اگر وطی کند یا میرد و مهرش میرسد و مهرش معتبر است از تقیم پدر زن وقتی که برآید  
مهر و زن در حال و ستمه مال و در یک شهر باشند و در یک شهر برابر باشند در عقل و در صلاح و هر دو بکر باشند که انی کزنز فصل یازدهم



در بیان عدت عدت طلاق سه حایضه ادر حین و غیر حایض را یکتیم ماه عدت وفات سه راه چهار ماه و ده روز  
 را دو ماه و پنج روز و اگر حامله باشد عدت وی وضع حمل است خواه عدت طلاق باشد خواه عدت وفات و کثیره درین  
 بر اوست کذا ذکر فی اکثر النسخه و قد وقع النزاع من هذه الرسالة فی التاريخ السابق من شهر جمادیر الحرام المستطیع فی سلك الشکر  
 سنة الف و ثمان مین من هجر النبویة الاحمدیة علیها السلام افضل الصلوات و اعمل التحیات و الله اعلم بالصواب  
 فی جمادیر الحرام سنة الف و ثمان مین

ان الله لا يقبل هدية عن رجل اذاره اي  
 من اذاه حتى وصل اليه ارضته من هدية  
 كذا في صحيحه  
 عن ابي بصير الخنزري عن ابي بصير الخنزري  
 اذارة المؤمن الى اذات سابقه لا تجزى  
 عما يشعرون من الكعبة واصل من ذلك  
 فان اذاتك من اذات ولا يذارة الا القاتل  
 مع اذارة نفسه فكل من اذاه من غيره  
 قال عليه السلام من قطع الهبة قبل القصد  
 هو ذممه و هو ذم القاتل صدقت يا رسول  
 الله صلى الله عليه و سلم جامع الاحوال







مسك ولو قيل بل يجوز السماع لم يتصل ان كان سماعه في قرآن او موطئه يجوز ويجب وان كان السماع غفرا فمن عوام لان الشئ في سماعه  
عام على علماء العلم وما انفوا فيه ومن اياهم الشيخ الصوفي في شرحه على الموروث في كتاب التوراة واحتجاجه الذي ذكره كصحة البرهان الى الامراء  
وعلاقتهم انهم منسوخ عن الشهور التي هي موثوقة في الامراء في الامراء والاعطاء ويورد في النوم والسناء وتختلف بالوراثة  
يريد ان يتفكر الصعدا بها بما غلب عليه من الشهوات التي هو لا يشتهها والواحدة والثانية ان يكون له التوراة الاخلاص لا الاخر الاجرة والطعام  
لا يكون عليهم الا ما يشبههم ليس فيها فاسق ولا اهل الدنيا ولا المرأة والثالثة ان يكون له التوراة الاخلاص لا الاخر الاجرة والطعام  
والرابعة ان لا يكونوا الا حبل الطعام او نظرا الى قبحه والخامسة ان لا يكونوا الا معلومين والسادسة لا يظهر موت وجه الاما قنين  
تجاه بعضهم الكذب في اوجهه من الغيبة لا ذكرها وما يحرم يعرفون اسمهم والساكنة الارض منهم في ما يشبه في زمانه لان جنير الحكم  
ما يحسن السماع في زمانه وقال انما يتكلم لغيره ان الامراء ولقمة التوراة الى كل من المتفحص في المورثات والطعام بها الاحتساب

Handwritten marginal notes in the left margin, including the word "توراة" (Torah) and other illegible script.

Handwritten marginal notes in the bottom margin, including the word "توراة" (Torah) and other illegible script.



















**دلیلی بر حقیقت وفات امام طیبون** **سیدنا و مولانا** **علیه السلام**  
 اعلم موافق از وفاتها و فتنه لایم است و علامت هم است که بزرگ  
 و شایع بیابد **دوم** موته و فتنه طلاق است و علامت **سوم**  
**ت** است و فتنه طلاق آنست که ابتدا از بس او احسن باشد از آنکه  
 اسباب اتصال یافت بود **سوم** موته و فتنه ما بر است  
 و علامت **اول** است و فتنه جایز آنست که در وقت هم دلیل  
 وصل باشد **دوم** و فتنه **و چهارم** موته و فتنه جزا است  
 و علامت **دو** است و فتنه جزا آن باشد که در دلیل وصل  
 باشد و هم دلیل حق اما دلیل وصل **اول** و **دو** ظاهر باشد **سوم**  
 موته میضامت و علامت **اول** است و فتنه **سوم** است که بیان  
 در کلام نقل باشد از جهت لغت افاله معنی هر یک مستقل  
 باشد و نباید بگفتند با آنکه فتنه فتنه که فتنه میشود و فتنه کند  
 که رخصت است اما **فانی** علامت تقدیر بی بین علماء و فتنه **سوم**  
 بنا و بی ایضا و فتنه که در اند و **تات** علامت **دو** است  
 بی آنکه در کلام باشد تا فتنه و فتنه هم او را باشد هم از جهت علامت  
 و هم از جهت دلیل بیان کلمه تا فتنه علامت **دو** است که در کلام است  
 این کلمه تا فتنه و الله اعلم بالحق و الباقی



روى عن أبي السيت الطبري في تكملة  
الاجزء المنصور قال في عهد أبي عبد الله  
اجتاز القرآن الجيد في سنة واحدة ان يجزي القرآن  
على عدد ايامها فقد كل جزء من اجزاء ثلثين  
باني عشر بذلك للمائة وستون جزءا وخط المصحف  
القرآن في سنة وقد قسم هذا المصحف الثلثين هكذا  
وقيل ايضا ان المأمون رضي الله عنه قال للكاتب  
اريد ان اضلع القرآن في شهر بحيث ان اقرأ في  
كل صلاة جزء منه فانقسم في القرآن على عدد  
صلوات شهر فعد الكسائي في اجزاء ثلثين فقسم  
كل جزء منها بحجة اجزاء فانقسم القرآن بماية ومسولة  
جزوا وكان يفوز في صلاة جزءا فيقطع في كل يوم  
ختمه وقد قسم هذا المصحف الشريف ايضا بهذه  
القسم وهو مقسوم ايضا اجزاء ستين  
وعلاقتها مجرد في الجمل وقد تقدم جدول يفوق  
منه جدول الجمل مفتحا بالعددية والله الحمد  
والمنة وصلواته على محمد وآله اجمعين







ايشان مجدده ورحمة جنين اوله اندك تمامت نرمان سنن اوله  
وجهاز آية است و نزهه كل عمل كنه سنن نزار و دويت و ده آيت و از  
امير المؤمنين علي كرم الله وجهه و طيبه كراهه اند و مدبر لاهل كوفه سنن نزار  
و دويت و سني و سنن آية است و الله اعلم بالصواب اليه الرجوع المآب

**علا حروفه**

بالحاية الن حرفي و ثلثة و عشرون الف و ثلثة و عشرون حرفاً و بعدهم  
حروفها للحاية الن حرف و عشرون الن حرف و ما بين هاتين حرفاً و اربعة

**عدد كلماته**

سبعة و سبعون الفاً و اربعماية و ثلثة و ثلثون كلمة و بعدهم  
كلام القرآن سبع و سبعون الف كلمة و اربعماية وست و ثلثون كلمة و الله اعلم

**تفرقة ما في القرآن من حروف المبعث**

- المئات** ثمانية و اربعون الفاً و ثمانماية و ثمانون حرفاً
- البايات** احد عشرة الفاً و اربعماية و عشرون حرفاً
- الآيات** عشرة آلاف و مائة و تسعة و تسعون حرفاً
- الآيات** المصطفى و ما بينه و بينه حرفاً
- الجماعات** ثلثة آلاف و مائتان و ثلث و سبعون حرفاً
- الحافات** ثلثة آلاف و تسعمائة و ثلثة و سبعون حرفاً







**البيات** ستة وعشرون ألفاً **هـ** وشرح للثون حرفاً  
**التونيات** ستة وعشرون ألفاً **و** وتسمية وعشرون حرفاً  
**الواوات** خمسة وعشرون ألفاً **ز** وتسمية وستة وثلاثون حرفاً  
**الهاآت** تسعة وعشرون ألفاً **ح** وسبعون حرفاً  
**اللامات** اربعة وثلاثون ألفاً **ط** وسبعة واربعون حرفاً  
**الياءات** خمس وعشرون ألفاً **ي** وتسعائة وتسعة عشر حرفاً

**عدد سجلات**

اربع وعشرون سبعة منها في قصة في الاعداد في النحل وفي سبل الرب  
 وفي الحج وفي اللزقان وفي الم تنزيل وفيهم فصلت وتلك منها واجبة  
 في المعادان وفي مريم وفي قصص والاحقة منها ستة في النجم وفي اذا  
 السماء انشقت وفي افراء باسم بكل وفي النحل فيهم دريت اربعة  
 فوه

وضلا در عدد كل سورة سجان بود **ح** في تبارك الذي يدرك ما توسم  
 ويجزي سورة اعجازهم صاخران **ح** علم انشقق وان اشترط ان اوج عليهم  
 بلوح الخط في الوطار في قوله **ح** وكان يدوسم في التبرك  
 فوشه با لخط في قوله في قوله **ح** من ثم في قوله **ح** في قوله **ح** في قوله **ح**

في قوله **ح** في قوله **ح** في قوله **ح** في قوله **ح**



في ليلة الإسراء من الرواية من التمام **و** يوحنا وعائون سورة ما تزل  
بالمدنية قال عيرت الحسين واوا تزل بالمدنية سورة البقرة ثم  
الانفال الموقر يا ايها النور **ثم** آل عمران ثم الاحزاب ثم الحجج  
ثم سورة النساء ثم اذا زلزلت ثم الحديد ثم سورة محمد صلى الله عليه وسلم  
ثم الحديد ثم سورة الرحمن جل جلاله ثم هل اتى ثم الطلاق ثم لم يكن  
ثم الحشر ثم اذا جاء نصر الله ثم النور ثم الحج غير قوله وما ارسلناك  
من رسول الا نزلنا معه **ثم** المنافقون غير قوله ليخرجن الا عنهن الا ان  
فانها نزلت بالمشرك ثم المجادلة ثم الحجرات ثم التيمم ثم الصف  
ثم الجمعة ثم التائب ثم النسخ ثم التوبة ثم المائدة قاله منهم من يفتي  
المائة على التوبة وقوله التوجي عليه السلام في خطبة يوم الجمعة الوداع  
وقال يا ايها الناس ان اخو القرآن نزل سورة المائدة فاحملوا  
حلالها وحدثوا احكامها فهذا ترتيب ما نزل بالمدنية واختلفوا  
في اول المطبقين فقال ابن عباس هي طيبة وقال عطاء اخ ما نزل  
بمكة وقال قتادة المزل بالمدنية وقال الباقون مكة فيجوز ما نزل  
مخمس وعائون سورة **و** يعجب ما نزل بالمدنية تسع وعشرون  
سورة على اختلاف الروايات بهذا الترتيب **و**  
وانه لم يصح















